

پیوند قهرمان آرمانی با نمونه‌های نخستین انسان

تیمور مالمیر

استادیار دانشگاه کردستان

مقدمه

ستی ژرف و پایدار هست که هنگام بلا و سختی و درد و ستم، مردم امید می‌ورزند که کسی بیاید و آنان را رهایی ببخشد. این اندیشه در سراسر شاهنامه فردوسی حضور دارد؛ اسب رستم از پیش معلوم و معین است. رستم باید بیالد، گرز و شمشیر بردارد بر آن اسب بنشیند و بر و بوم ایران را راست و استوار سازد.^۱ پهلوانان و بزرگانی چون گیو و سیاوش و کیخسرو و بهرام چوبین نجات‌بخشان دوره خویش‌اند. در دوره‌های بعد نیز این اندیشه تداوم یافته است، چنان‌که حافظ در غزلی با مطلع «مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید/ که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید» به تمامی همین اندیشه را بیان کرده است.^۲ در دوره معاصر فروغ فرخزاد شعر «کسی که مثل هیچکس نیست» را با همین مضمون سروده است.^۳ این اندیشه در دوره ما با علم و آگاهی تاریخی و گاه با بیانی سمبلیک به حیات خویش ادامه داده است، فقط یک دو نمونه ذکر می‌کنیم و باقی را به فرصتی دیگر وامی‌نهیم. مرحوم مزارعی چنین سروده است:

به هر هزاره دو تن از هزار بتوانند که حافظانه به تن خلعت خلود کنند



ز آستانهٔ تاریخ طرفه در گذرند
 چو از صلیب زمان خون‌فشان به زیر آیند
 وز آن مدار به دوران کشند مشرب فیض
 مرا گمان که کم از واجب الوجود نیند
 وز آن به عالم افسانه‌ها ورود کنند
 مسیح وار، به عرش برین صعود کنند
 که جاودانه، به ارواح تشنه جود کنند
 که آنچه را که کند واجب الوجود کنند^۴

شفیعی کدکنی می‌گوید:

در آرامش سبز این شهر، در کنه شادی

شگفتا شگفتا!

دل من به یاد قفس می‌زند!

در آنجا که نبض جهان در تب روحی خود

به امید فریادرس می‌زند ...^۵

در این مقاله، سرچشمه و بنیاد قهرمان آرمانی، با توجه به اسطورهٔ آفرینش، بررسی و پیوند آن با پیش نمونهٔ نخستین انسان روشن می‌شود.

آفرینش انسان

یکی از نخستین پرسشها دربارهٔ خلقت، همواره این بوده است که انسان و سایر موجودات چگونه به وجود آمده‌اند و اصل آنها چیست. در فرهنگ کهن ایرانی اعتقاد بر این بوده است که اهورا مزدا، نخست یک انسان (پیش نمونهٔ انسانها) و یک گاو (پیش نمونهٔ حیوانات سودمند) خلق کرده است^۶، آن‌گاه باقی موجودات از تجزیهٔ آنها به وجود آمده‌اند. نامهای پیش نمونهٔ نخستین انسان مختلف است و هریک از عنوانها ممکن است متعلق به دوره‌ای از تاریخ ایران یا ناحیه و مکانی خاص از آن باشد.^۷ اما ویژگیهای این پیش نمونه عمدتاً چنین است: بسیار زیباست به گونه‌ای که همه به او مهر می‌ورزند و نسبت به او تعظیم می‌کنند و دل به مهرش می‌سپارند. ثعالبی دربارهٔ کیومرث می‌نویسد: «وی به صورت، نکوروی و در آفرینش به اندام و به نیرو از مهر نیرومندتر بود. چشمها به دنبال او بود و از جن و انس کس او را ندید که شیفتهٔ او نگشت و سجده به او نبرد»^۸. همین اعتقاد را ثعالبی دربارهٔ منوچهر^۹، سیاوش^{۱۰}، و فریدون^{۱۱} تکرار کرده است. همین



مفاهیم در شاهنامه نیز تکرار شده است، آنچه درباره سیاوش آمده است از این گونه است. سودابه به سیاوش می گوید:

نگویی مرا تا نژاد تو چیست
که بر چهر تو فر چهر پرست
هر آن کس که از دور بیند ترا
شود بی هُش و برگزیند ترا^{۱۲}

پاسخ سیاوش نیز به سودابه بر همین بنیاد است:

و دیگر که پرسیدی از چهر من
بیامیخت جان تو با مهر من
مرا آفریننده از فر خویش
پیرورد و بنشاند در پر خویش^{۱۳}

آنچه هم در داستان طهمورث آمده است بیانگر همین نکته است:

چنان بر دل هرکسی بود دوست
نماز شب و روزه آیین اوست
چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید از او فرّه ایزدی^{۱۴}

البته آنچه درباره دستور و پیشکار طهمورث، که نامش شهرسپ است، آمده، نتیجه خلطی است که در داستان طهمورث واقع شده و باعث کمرنگ شدن اسطوره پیش نمونگی طهمورث گشته است. آنچه درباره وزیر و وزارت در داستان طهمورث آمده، زمانی که هنوز تمدن کمال مشخصی نیافته است، نمی تواند درست باشد. ما در دوره اسطوره‌ای شاهنامه، که تا پایان کار کیخسرو را دربرمی گیرد، وزیر به آن صورتی که مثلاً در مورد بزرگمهر (بوزرجمهر) می دانیم نیست. احیاناً شهرسپ همچون شهرت و لقبی است برای طهمورث، خصوصاً گفته شده که «خنیده به هر جای شهرسپ نام»، برخی ناسخان بعدها آن را درنیافته اند، تلاش کرده اند که وزیر و دستوری برای طهمورث قرار دهند و ابیات را داخل متن کنند و حتی نماز شب و روزه و آیین را به او منسوب بدانند، درحالی که چنین مواردی را در فرهنگ کهن ایرانی فقط به شاه منسوب می کرده اند نه وزیر. یک بیت شاهنامه دلیل متقنی است که این اعمال مربوط به طهمورث است نه کسی دیگر:

چه پیچی ز دین کیومرثی
هم از راه و آیین طهمورثی^{۱۵}

چگونگی و علت تغییر و تحول پیش نمونه نخستین انسان به نخستین شاه

اصل اساطیری انسان نخستین در فرهنگ ایرانی، دلالت بر این دارد که وی سبب و واسطهٔ به‌وجود آمدن انسانهای دیگر است. با مرگ او، انسانها از نیستی رهایی می‌یابند. رویش و سبزی و آبادی در جهان به‌وجود می‌آید و گسترش می‌یابد. در دوره‌های بعد، یعنی در دورهٔ خردگرایی و رواج منطق عقلانی، نمونه‌های نخستین انسان به نخستین پادشاه تغییر شکل می‌دهند؛ حتی در تصور دینی ایرانی، امشاسپندان به وجهی نمونهٔ نخستین انسان محسوب می‌شوند که سبب رواج یافتن آفریدگان دیگر می‌شوند. آن‌گاه این جنبهٔ تکثیرسازی آنها به نجات بخشی نیز تأویل شده یا تغییر شکل داده است. «پس از آفرینش وای درنگ خدای، از امشاسپندان نخست بهمن را فراز آفرید، که رواج یافتن آفریدگان هر مزد از او بود. او نخست بهمن را از روش نیک و روشنی مادی فراز آفرید.»^{۱۶} همچنین یکی از امشاسپندان شهرپور است (در معنای شهریاری دلخواه یا آرمانی) «در جهان مینوی نماد شهریاری و فر و فرمانروایی اهورا مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار فر و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینویان و دستگیر مستمندان است و او را مینوی مهربانی و جوانمردی خوانده‌اند.»^{۱۷} بعدها که آفریدگان بسیار گشته و رواج یافته‌اند، ویژگیهای امشاسپند بهمن به شهرپور تعلق یافته است. تجسم مادی شهرپور نیز شاه است، از این روی، ویژگی بهمن در شاه آرمانی تجسم یافته است. یکی از پیش نمونه‌های نخستین انسان، کیومرث است. مدت زندگی و سلطهٔ کیومرث، غیر از سه هزار سالی که در سکون بوده است، سی سال است و چنان مقدر شده که پس از سی سال بر اثر حملهٔ اهریمن کشته شود تا از اندامهای او هشت نوع کانی، که دارای طبیعت فلز هستند، بیرون بیایند: زر، سیم، آهن، روی، قلع، سرب، آبگینه و الماس؛ «نطفهٔ کیومرث در هنگام مرگ به زمین ریخت و با روشنی خورشید پاک شد. ایزد نریوسنگ، پیام‌آور ایزدان، به نگهبانی دو سوم آن پرداخت و سپندارمذ، ایزد بانو یا مینوی (= روح) مادینهٔ زمین، نگهداری یک سوم آن را پذیرفت تا بشر از آن به‌وجود آید.»^{۱۸}

در شاهنامه، کیومرث نخستین شاه خوانده شده است که به عوض سی سال زندگی، سی

سال پادشاهی کرده است، در حالی که همچنان ویژگیهای انسان نخستین را داراست:

به خوبی چو خورشید بر گاه بود	به گیتی درون سال سی شاه بود
چو ماه دو هفته ز سرو سهی	(همی تافت زو فر شاهنشهی



دد و دام و هر جانور کش بدید
 دو تا می شدن بر تخت او
 ز گیتی به نزدیک او آرمید
 از آن بر شده فره و بخت او^{۱۹}

همچنین یم یا جم (توآمان) از نمونه‌های مشهور نخستین انسان است. جم و جمیگ نخستین زوج بشر محسوب شده‌اند. در شاهنامه نیز علاوه بر اهمیتی که خود جمشید دارد، حضور ارنواز و شهرناز نیز قابل توجه هست. چون ضحاک بعد از حاکمیت بر حوزه پادشاهی جمشید، آن دو زن را از آن خود کرد و بعد از هزار سال وقتی فریدون بر ضحاک پیروز شد، دختران جهاندار «جم» از آن او شدند و سه فرزند برایش آوردند که هریک حاکم بخشی از جهان شدند و درحقیقت به‌وجودآورنده مردم یا سازمان حکومتی بخشهایی از جهان شدند، شاه شدن فرزندان فریدون، بازتابی دیگر از آن است که نخستین انسان به نخستین شاه مبدل گشته و تغییر صورت داده است. در اساطیر جمیگ، خواهر جم تصویر شده و در شاهنامه ارنواز و شهرناز دختران جمشید هستند. در نظر انسان اولیه نخستین نر و ماده از یک اصل به‌وجود آمده‌اند که خواهر و برادر بودن جم و جمیگ را توجیه می‌سازد. چنانچه در بندهشن هندی آمده است که بشر از یک سوم نطفه کیومرث، که بر زمین ریخت با نگهداری ایزد بانوی مادینه زمین بوجود آمد.^{۲۰} البته برای جم و جمیگ، پدر یا منشأ دیگری نیز ذکر کرده‌اند که آن پدر و منشأ را نمونه نخستین انسان محسوب کرده‌اند.^{۲۱}

کارکرد اصلی پیش نمونه نخستین انسان

صورت و نام نمونه نخستین انسان تغییر یافته است اما همچنان این اسطوره به حیات خود ادامه داده است، از آنکه گفته‌اند که اسطوره «هم به خلق و ارائه پدیده‌ای قادر است، و هم به دوام بخشیدن به آن تواناست».^{۲۲} از این روی نمونه‌ها تغییر نام داده‌اند اما کارکرد اصلی خود را حفظ کرده‌اند. یکی از این کارکردها، مسئله نجات بخشی است که در این کارکرد، نمونه نخستین انسان به‌صورت قهرمان آرمانی جلوه کرده است که گاه، هم قهرمان آرمانی است هم شاه آرمانی، چنانکه کیخسرو چنین حالتی دارد. این تغییر و تحولات را می‌توان به پیروی از دکتر سرکاراتی نوعی جابه‌جایی اساطیر قلمداد کرد: «در بخشی از اساطیر ایرانی در طول چند هزار سال، تحت

تأثیر انگیزه‌های بی‌شمار، همراه رویدادهای تاریخی و اجتماعی و دین‌آوریهای تازه و نوآیینیها و در اثر برخورد فرهنگها و زبانها در ضمن تحول و دگرگونی تدریجی میراث دینی و فرهنگی ما، دچار جابه‌جایی شده است. پاره‌ای از این دگرگونی و جابه‌جایی اساطیر ایرانی در جریان تکوین سنتهای حماسی ایران انجام پذیرفته و پاره‌ای از آنها به‌صورت باز پسین‌گونه تبلور یافته خود در حماسه ملی ما ایرانیان یعنی شاهنامه منعکس شده است.^{۲۳} یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین جابه‌جاییهای اساطیری، مربوط به نخستین انسان است. در شاهنامه به مناسبتهای مختلف از نجات‌بخشهایی سخن به میان آمده است که برخی از آنها شکل دگرگون‌یافته نخستین انسان است؛ نظیر کیومرث و جمشید. همچنین برخی از نجات‌بخشها در اصل اسطوره‌ای خود، شکل ایزد دارند؛ مثل کشتن اژدها یا غول به‌وسیله ایزد بهرام، و زمین را از سترونی رهاندن که در شاهنامه به‌شکل ضحاک و فریدون آمده است. «یکی دیگر از موارد جابه‌جایی اساطیر ایرانی که در شاهنامه منعکس شده است، دگرگونیهای مداوم داستان پهلوان اژدرکش است. مطابق یک اسطوره بسیار کهن، که باز سابقه هند و اروپایی دارد و به صورتهای گوناگون در افسانه‌های هیتی‌ها و اساطیر هند باستان و یونان و ایران بازمانده است، در اثر چیرگی موجودی که تجسمی از اهریمن و پلیدی است و گاه به‌صورت مار و اژدر و گاه به هیئت غول یا هیولایی تصور شده است، زمین و هستی سترون و یاوه می‌شود. دژیاری و قحط و خشکسالی بر جهان غلبه می‌کند تا سرانجام ایزدی که مظهر فیروزگری و توان و مردانگی است، غول یا اژدر را در نبردی تن‌به‌تن، که در حفره‌ای یا غاری یا کاخی نهانی صورت می‌گیرد، می‌کشد و آنها را به‌طور رمزی و نمادی و به‌صورت بانویی جوان یا گله گاوهای شیرده تصور کرده‌اند، آزاد می‌کند و زمین و هستی را دوباره باروری و طراوت می‌بخشد».^{۲۴} داستان ضحاک و فریدون نیز به وجهی بیان‌کننده نجات‌بخشی است و به‌گونه‌ای خویشکاری انسان را می‌نمایاند. در تفکر اساطیری ایرانی، وظیفه و خویشکاری انسان، یآوری خداوند برای نبرد با اهریمن است. جان هینلز می‌نویسد: «عقیده اساسی این است که تاریخ جهان، تاریخ جدال میان خیر و شر است. در این نبرد انسان فطرتاً یاور خداست. وی نه برای بازی آفریده شده است، همانند بعضی از سنتهای هندی، و نه موجودی است که تجلی‌گاه شکوه خدا باشد. خدا به انسان نیاز دارد، همان‌طور که انسان به خدا».^{۲۵} اگر



اصل اسطوره ضحاک و فریدون را همان کشتن غول و اژدها به وسیله ایزد بهرام بدانیم^{۲۶}، هم وجود کاوه آهنگر در داستان فریدون جالب توجه خواهد بود، هم در آن صورت، کاوه آهنگر صفت یا صفاتی از ایزد بهرام را می‌نماید که فلزات به او مربوط می‌شود. همچنین نقش آهن در داستان فریدون باز هم تکرار شده است، چنان‌که گرز او آهنین بود.^{۲۷} ضحاک نیز از آهن شکست می‌پذیرد یا مقهور و منکوب می‌شود؛ چنان‌که وقتی در مقابل دادخواهی کاوه درمی‌ماند و خیره و بی‌پاسخ می‌شود، درباریانش او را به گونه‌ای سرزنش می‌کنند که چرا خیرگی کاوه را تحمل کرده است. می‌گوید: گویی میان من و او کوهی از آهن رسته بود.^{۲۸}

عامل پیوند قهرمان با نخستین آفریده

آنچه مایه پیوند اساسی قهرمان نجات‌بخش با نخستین آفریده است، آن است که «هرمزد از آن خودی خویش، از روشنی مادی، تن آفریدگان خویش را فراز آفرید به تن آتش روشن، سپید، گرد، از دور پیدا و از آن مینو که پتیاره را که در هر دو آفرینش (مادی و مینوی) است، ببرد».^{۲۹} به گمانم که ایزدان در یک جابه‌جایی اساطیری، جای خود را به نخستین انسان بخشیده‌اند، آن‌گاه نمونه نخستین انسان در دوره‌های بعد جای خود را به شاه و شاهزاده و انسانهای دیگر سپرده است، با توجه به همین نجات‌بخشی است که دکتر سرکاراتی - البته بدون اشاره به نجات‌بخشی - می‌نویسد «بهرام ایزد اسطوره دگرگونی پذیرفته در حماسه به صورت گرشاسپ و فریدون و رستم تجسم یافته است».^{۳۰} فی‌المثل، سیاوش شکل دگرگون‌یافته نخستین انسان است و نشانه‌های آن را می‌توان در شاهنامه نشان داد.^{۳۱} و این نخستین انسان هم خود شکل دگرگونی پذیرفته و جابه‌جا شده اسطوره دموزی در آسیای غربی است و ایزد دموزی در نظر مردمان بین‌النهرین، ایزد شهید شونده بود که هر ساله می‌مرد و باز می‌گشت، مرگ او مرگ جهان گیاهی و حیات مجدد او حیات مجدد جهان بود؛ «شخصیت سیاوش و روایات مربوط به او ... در طی اسطوره‌زدایی عظیمی که به هنگام پیوستن به یگانه‌پرستی رخ داده است، بسیاری از اساطیر مقدس کهن به حماسه‌ها و تراژدیهای شاهان و پهلوانان ما وارد شده است، از جمله، اسطوره آسیای غربی ایزد شهید شونده در ایران به داستان سوک‌آور سیاوش و بازگشت کیخسرو تبدیل شده است».^{۳۲} آن‌گاه در اساطیر



ایرانی و در شاهنامه کیخسرو تولد و پرورشی شگرف دارد و دارای خاصیت نجات‌بخش و قهرمان آرمانی است. خوب که دقت کنیم، شباهت و خط تسلسلی میان نجات‌بخشها می‌بینیم که آنان را به هم پیوند می‌دهد و نهایتاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که نجات‌بخشی در اصل، همان الگو و نمونه نخستین انسان است. نحوه پرورش انسانهای نمونه نخستین این وجه اشتراک را دارند که روش پرورش و به‌وجود آمدن آنان با دیگران فرق دارد. کیخسرو و زال و فریدون در کوه و پیش جانوران یا گوسفندان پرورش می‌یابند. کیومرث و طهمورث با دد و دام پیوند دارند. آنچه در یک روایت عامیانه در باب گیو، تولد و پرورش او، آمده است نیز همین مطالب را درباب الگوی نخستین انسان و قهرمان نجات‌بخش نشان می‌دهد.^{۳۳} اکنون برای تبیین بیشتر مبحث به زندگی و داستان طهمورث و کیخسرو توجه کنیم:

طهمورث: درباره طهمورث گفته شده که:

جهاندار سی سال ازین بیشتر	چه گونه برون آوریدی هنر
برفت و سر آمد برو روزگار	همه رنج او ماند زو یادگار ^{۳۴}

طهمورث در طول سی سال، هنرهای مختلفی از دیوان برون کرد (= استخراج کرد) این عمل درحقیقت شبیه به‌همان سی سال پادشاهی کیومرث است. این مسئله بیان‌کننده الگوی انسان نخستین است که سی سال زندگی می‌کند و پس از سی سال بر اثر دشمنی اهریمن و به‌دست او کشته می‌شود. از پرتو این کشته شدن، نیروهای اهورایی زاده و از گیتی بهره‌مند می‌شوند. در شاهنامه، انسان نمونه نخستین تبدیل به شاه شده است و به عوض کشته شدن و زادن و به‌وجود آمدن انسانها، پادشاهان آغازین سی سال پادشاهی می‌کنند، آن‌گاه از نتیجه پادشاهی آنها، انسانها بهره‌مند می‌شوند و تمدن پی‌ریزی می‌شود. در مورد طهمورث هم گفته شده که با سی سال کار اجباری، که از دیوان کشید، هنرهای مختلف به‌وجود آورد، آنگاه خودش مرد. اجباری که در کار دیوان هست نیز به ترفندها و نیرنگ‌های اهریمن برای کشتن انسان آفریده اهورا مزدا اشاره دارد که اهورا مزدا به علم خویش از آن آگاه است اما باید این کار به‌دست اهریمن صورت گیرد. آیا قابل تأمل نیست که پس از این سی سال طهمورث بمیرد، بدون آنکه به نحوه مرگ او اشاره‌ای شده باشد.^{۳۵} در اساطیر نیز گفته شده که طهمورث سی سال بر اهریمن غلبه داشته و همچون



اسبی بر آن سوار می شده است. آن گاه اهریمن همسرش را فریب داد و او را بر گذرگاه تنگ البرز بر زمین زد و کشت.^{۳۶} آن گاه او را بلعید. این مرگ طهمورث سبب زایش است. در اساطیر آمده است که جمشید او را از شکم اهریمن بیرون آورد. این مسئله به وجهی زایش و هستی جمشید را توجیه می کند. چون جمشید پسر طهمورث است در باب نخستین انسان، که به وجهی قهرمان آرمانی است، باید توجه داشت که معمولاً ضد قهرمان این قهرمان، دیو یا شیطان یا کسانی هستند که به نوعی بدشکل و اهریمنی هستند. گاهی این جنبه ضد قهرمان به خود قهرمان نیز سرایت می کند، بدین صورت که در آغاز آرمانی و مطلوب است اما یا فریب شیطان را می خورد یا با واسطه ای دیگر فریفته می شود یا آنکه بدفکر و بدکار می شود و بدین سبب سزاوار نابودی می گردد. این به منزله بد بودن انسان آرمانی و نخستین نیست، بلکه بدین معنی است که بدی (= اهریمن) بر او غلبه می یابد، او را می کشد یا می شکند و این مرگ البته سبب حیات دیگران است و راز هستی را تبیین می کند، مثل جمشید و منی ورزیدنش.

کیخسرو: غیر از سنت فردگرایی، که خود نوعی حکایت از الگوی نخستین انسان را دربردارد، نحوه پرورش کیخسرو نیز می تواند روشن سازد که کیخسرو نیز الگویی از نخستین انسان است که به پادشاه تبدیل شده است. سرانجام نامشخص او نیز به این دریافت کمک می کند. گم شدن او و ناپیداشدنش، آغازی است برای تجزیه و پراکندگی. رفتن او سبب می شود که چند پهلوان نامی شاهنامه نیز ناپدید شوند. اینها درحقیقت اوصاف و جنبه هایی از خود کیخسرو هستند، حتی تعبیر «بارد بسی برف ز ابر سیاه»^{۳۷} که از آخرین گفته های اوست، به وجهی بیانگر کشته شدن کیخسرو به دست اهریمن است که سبب بارش برف و روشنی در جهان هستی می شود.

علت جابه جایی و تداوم الگوهای نخستین انسان

پرسش مقدر آن است که سبب این جابجاییها و تداوم الگوهای نخستین انسان به صورت قهرمان آرمانی و نجات بخش چیست؟ دیدگاه میرچا الیاده در این باره راهگشاست. الیاده درباره اهداف آیینهای نوروز و جشنها و آیینهایی که در آن ایام برگزار می شود، معتقد است که در همه این نظامات با اندیشه اساسی واحدی برخورد می کنیم که عبارت است از بازگشت سالانه به دوران

آشوب نخستین و سپس آغاز آفرینشی نوین.^{۳۸} آنچه درباره سبب به‌وجود آمدن و مرگ پیش نمونه نخستین انسان در فرهنگ ایرانی و کارکردهای آن آمده است نیز با این دیدگاه تطابق دارد. پیش نمونه‌های نخستین انسان برای ایجاد خلقت و تبیین آغاز خلقت آفریده شده‌اند. بعد از مرگ آنها و بر اثر تجزیه آنها تخمه انسانی به‌وجود می‌آید و بشر از عدم و نیستی نجات می‌یابد، این نجات بشر از نیستی، بعدتر مفهوم نجات از دست نیروهای اهریمنی و بدی و ... نمود یافته است؛ به وجهی دیگر نجات‌بخشی آرکی تایی است که در غالب فرهنگها هست و آن احیاء مجدد گیتی و زندگی از راه تکرار آفرینش است. همین اعتقاد را یونانیان نیز داشته‌اند. اولین قهرمان در دیدگاه اساطیر یونان، که منجی انسان واقع شده، خدایی است به‌نام پرومتئوس (پرومته). پرومته کار آفرینش انسان را برعهده داشته و تلاش کرده است تا انسان را برتری ببخشد. انسانها را شکل و شمایل بهتری از جانوران بخشیده و آنان را راست قامت، عین خدایان، آفریده است. بعد به آسمان رفته به‌سوی خورشید، در آنجا مشعلی برافروخته است و با آن، آتش را به زمین آورده است، برای محافظت آدمیان که از هر چیز بهتر بوده است؛ حتی بهتر از خز یا بال یا زور و قدرت و سرعت:

«و اکنون، به‌رغم ضعف و کوتاهی عمر،

انسان آتش شعله‌ور دارد که از آن

پیشه‌های بسیار می‌آموزد»^{۳۹}

قالب تفکر چینیه‌ها نیز درباره نخستین انسان و شاه نخستین همچون قالب تفکر ایرانی است، آنها معتقدند که آدم نخستین هژده هزار سال رنج کشید. آن‌گاه توانست به گیتی شکل ببخشد. شاه نیز همین‌گونه است؛ راه و رسم زندگی و تمدن را نیز شاهان به مردم آموخته‌اند. «در آن حال که کار می‌کرد از نفسش ابر و باد، از آوازش تندر و از رگهایش رودها، از گوشش زمین، از مویش سبزه و درخت، از استخوانش فلزات، و از عرقش باران پدید آمد و از حشرات که بر بدنش نشسته بودند نوع انسان زاده شد».^{۴۰} مسیح در اصل لغت به‌معنی نجات‌بخش است، جالب است که برخی ریشه آن را با کلمه مشی و مشیانه، که نخستین زوج محسوب می‌شوند هم‌پیوند دانسته‌اند.^{۴۱} آرکی تایی نجات‌بخشی پیش نمونه نخستین، در قالب داستان حیوانات و پرندگان



نیز بیان شده و تعمیم یافته است، آنچه دربارهٔ سیمرغ در فرهنگ ایرانی آمده است به نوعی جلوه‌گر نجات‌بخشی اوست؛ همچنان‌که پیش نمونهٔ نخستین بودن آن را تأیید می‌کند. وقتی سام زال را در دشت رها کرد تا خوراک ددان شود، سیمرغ او را به کنام خویش برد و پرورد. از پر خویش به زال بخشید تا هنگامی‌که به جامعهٔ انسانها برگشت اگر دشواری‌ای برایش پیش آمد سیمرغ را بخواند تا حاضر شود و دشوار او را آسان سازد. زال دو بار درمانده شد و هیچ چاره‌ای نداشت از این‌روی بود که پر سیمرغ را سوخت. سیمرغ حاضر شد و چارهٔ کار او کرد؛ یکی هنگام تولد رستم^{۴۲} و دیگری هنگام نبرد رستم با اسفندیار روئین‌تن و زخمی‌گشتن و درمانده شدن رستم بود که زال سیمرغ را حاضر کرد و سیمرغ رستم و رخس را تندرست ساخت و راز مرگ اسفندیار را نیز باز گفت.^{۴۳} البته پیش نمونهٔ نخستین بودن سیمرغ به‌شکل دیگری ظهور کرده است؛ بدین‌صورت که بر درختی لانه دارد که تخم تمام گیاهان را داراست. علاوه بر آن ضد هرگونه گزند است، هر وقت سیمرغ از آن درخت برمی‌خیزد هزار شاخه از آن می‌روید و چون بر آن می‌نشیند هزار شاخه از آن شکسته می‌شود و تخمهایش پراکنده می‌شود^{۴۴}؛ مثل مرگ گاو یکتا آفریده یا کیومرث که مرگ آنها نیز برابر با تکثیر باقی جانداران است.

تولد و مرگ ققنوس نیز بیانگر همین اندیشه است. راز تولد ققنوس آن است که همواره از خاکستر ققنوس پیر، ققنوسی دیگر زاده می‌شود که خود بیانگر آرزوی ظهور قهرمان نجات‌بخش است، خود ققنوس پیر نیز به‌نحوی نجات‌بخش است، زیرا مرگ او سبب زایش اوست. عطار در منطق‌الطیر می‌گوید:

موضع این مرغ در هندوستان	هست ققنوس طرفه مرغی دلستان
همچو نی در وی بسی سوراخ باز	سخت منقاری عجب دارد دراز
نیست جفتش، طاق بودن کار اوست	قرب صد سوراخ در منقار اوست
وقت مرگ خود بداند آشکار	سال عمر او بود قـرب هزار
هیزم آرد گرد خود ده خُرمه بیش	چون ببرد وقت مردن دل ز خویش
در دهد صد نوحه خود را زار زار	در میان هیزم آید بی‌قرار
نوحهٔ دیگر برآرد دردناک	پس بدان هر ثقبهٔ از جان پاک



چون که از هر ثقبه همچون نوحه گر
 در میان نوحه از اندوه مرگ
 از نفیر او همه پرتندگان
 سوی او آیند چون نظارگی
 از غمش آن روز در خون جگر
 جمله از زاری او حیران شوند
 بس عجب روزی بود آن روز او
 باز چون عمرش رسد با یک نفس
 آتشی بیرون جهد از بال او
 زود در هیزم فتد آتش همی
 مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند
 چون نماند ذره اخگر پدید
 آتش آن هیزم چو خاکستر کند
 هیچ کس را در جهان این اوفتاد
 نوحه دیگر کنند نوعی دگر
 هر زمان بر خود بلرزد همچو برگ
 وز خروش او همه درندگان
 دل بپرتند از جهان یک بارگی
 پیش او بسیار میرد جانور
 بعضی از بی قوتی بی جان شوند
 خون چکد از ناله جان سوز او
 بال و پر بر هم زند از پیش و پس
 بعد آن آتش بگردد حال او
 پس بسوزد هیزمش خوش خوش همی
 بعد از اخگر نیز خاکستر شوند
 ققنسی آید ز خاکستر پدید
 از میان ققنس بچه سر بر کند
 کو پس از مردن بزاید نابزاد^{۴۵}

خانم زمردی، مرگ ققنس و تولد بچه او از خاکستر ققنس پیر را، مظهري از رجوع به اصل و دوباره زادن معرفی کرده است.^{۴۶} ممکن است همین گونه هم باشد، اما باید به اصل اسطوره و آیین مذکور توجه کرد و سبب پیدایش آن را جستجو کرد. سبب‌ساز اصلی آن یک الگوی کهن است؛ ققنس یک تجلی از اسطوره‌ای ازلی است که به نجات بخشی مربوط است و با ساختار آن الگوی کهن تطابق تام دارد. این داستان شباهتی با داستان مرگ و زندگی سگ در وندیداد دارد که «روانش به سرچشمه آنها می‌رود و در آنجا از هر هزار سگ نرینه و هر هزار سگ مادینه دو سگ آبی - یک سگ آبی نرینه و یک سگ آبی مادینه - پدید می‌آید».^{۴۷}



پی‌نوشت‌ها

۱. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۲، ص ۵۴-۵۲.
۲. شیرازی، حافظ، ص ۳۱۰.
۳. فرخ‌زاد، فروغ، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...، ص ۸۸-۸۰.
۴. مزارعی، فخرالدین، سرود آرزو، ص ۹۹.
۵. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، هزاره دوم آهوی کوهی، ص ۱۵۵-۱۵۴.
۶. کریستن سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲، ص سه.
۷. بهار، مهرداد، از اسطوره تا تاریخ، ص ۵۰-۴۹.
۸. ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد اسماعیل، تاریخ ثعالبی، ص ۶.
۹. همان، ص ۴.
۱۰. همان، ص ۱۱۵-۱۱۴.
۱۱. همان، ص ۲۷.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، دفتر دوم، ص ۲۲۰.
۱۳. همان، ص ۲۲۲.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۳۷.
۱۵. همان، ج ۹، ص ۹۷.
۱۶. بهار، مهرداد، همان، ص ۳۷.
۱۷. دوستخواه، جلیل، گزارش و پژوهش اوستا، ص ۱۰۱۵.
۱۸. کریستن سن، ج ۲، ص ۵-۴؛ بهزادی، رقیه، بندهش هنای، ص ۸۱-۷۹ و ۱۲۰؛ بهار، همان، ص ۸۹-۸۸ و ۱۱۴-۱۱۳ و ۱۲۷.
۱۹. فردوسی، ج ۱، ص ۲۹.
۲۰. بهزادی، رقیه، بندهش هنای، ص ۸۱.
۲۱. کریستن سن، ج ۲، ص ۳۳۳-۳۲۹.
۲۲. مختاری، اسطوره زال، ص ۱۵.
۲۳. سرکاراتی، بهمن، سایه‌های شکار شده، ص ۲۱۶.
۲۴. همان، ص ۲۲۱.
۲۵. هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ص ۹۳.
۲۶. سرکاراتی، ص ۲۲۲.
۲۷. فردوسی، ج ۱، ص ۶۶-۶۵.
۲۸. همان، ص ۶۵-۶۴.
۲۹. بهار، مهرداد، ص ۳۶.
۳۰. سرکاراتی، بهمن، ص ۲۱۷-۲۱۶.
۳۱. خالقی مطلق، جلال، گل رنجهای کهن، ص ۱۰۳-۱۰۱.
۳۲. بهار، مهرداد، ص ۱۷۱-۱۷۰.
۳۳. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، فردوسی‌نامه (مردم و فردوسی)، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۰.



۳۴. فردوسی، ابوالقاسم، ج ۱، ص ۳۸.
۳۵. همان، ج ۱، ص ۳۷-۳۸.
۳۶. بهار، ۱۳۷۵، ص ۱۹۰.
۳۷. فردوسی، ابوالقاسم، ج ۵، ص ۲۷۹.
۳۸. ایاده، میرچا، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ص ۷۲.
۳۹. همیلتون، اُدیت، *سیری در اساطیر یونان و رُم*، ص ۱۹۰.
۴۰. راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۷.
۴۱. سجادی، ضیاءالدین، *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*، ص ۱۴۲۲-۱۴۲۱.
۴۲. فردوسی، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۳۶.
۴۳. همان، ج ۶، ص ۳۰۰-۲۹۴.
۴۴. خلف تبریزی، محمدحسین، *برهان قاطع*، ج ۲، ص ۱۲۱۱-۱۲۱۲.
۴۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، *منطق الطیر*، ص ۱۳۰-۱۲۹.
۴۶. زمردی، حمیرا، *ملاحظات تطبیقی ادیان و اساطیر در منطق الطیر*، ص ۳۵۷-۳۵۶.
۴۷. دوستخواه، جلیل، *گزارش و پژوهش اوستا*، ص ۱۴.

منابع

- ایاده، میرچا، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم، *فردوسی نامه (مردم و فردوسی)*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲.
- بهار، مهرداد، *از اسطوره تا تاریخ*، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
- بهار، مهرداد، *در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم)*، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵.
- بهزادی، رقیه، *بندهش هندی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد اسماعیل، *تاریخ ثعالبی (مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نشر قطره، ۱۳۶۸.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *حافظ به سعی سایه*، تصحیح هوشنگ ابتهاج، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۳.
- خالقی مطلق، جلال، *گل رنجهای کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- خلف تبریزی (برهان)، محمدحسین، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- دوستخواه، جلیل، *گزارش و پژوهش اوستا*، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- زمردی، حمیرا، *ملاحظات تطبیقی ادیان و اساطیر در منطق الطیر*، درخت معرفت (جشن نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب)، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- سجادی، ضیاءالدین، *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- سرکاراتی، بهمن، *سایه‌های شکار شده (گزیده مقالات فارسی)*، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸.



- شفیعی کدکنی، محمدرضا، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران، نشر سخن، ۱۳۷۶.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، منطق الطیر (مقامات طیور)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- فرخزاد، فروغ، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۶.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۷۰.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران، نشر داد، ۱۳۷۴.
- کریستن سن، آرتور، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار (در تاریخ افسانه‌ای ایران)، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- مختاری، محمد، اسطوره زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی)، تهران، نشر آگه، ۱۳۶۹.
- مزارعی، فخرالدین، سرود آرزو، با مقدمه و با نظارت اصغر دادبه، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹.
- همیلتون، ادیت، سیری در اساطیر یونان و رُم، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶.
- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه و آویشن، ۱۳۷۹.